



۲۰۱۶/۱۰/۲۷



ع. حضرت

## عریضی به خدمت نویسنده فاضل جناب داؤد موسی

برادر بزرگوار و گرامی ام جناب آقای داؤد موسی!

میدانم که میدانید پذیرفتن سلام کوچکترها واجب می باشد.

قرار بود هفته قبل این نوشته را مرتب کنم ولی مصروفیتها و حافظه لنگم مجال این کار را نداد.

خالصانه عرض کنم، شما از معدود قلم به دستانی می باشید که من فقیر از خواندن نوشته های تان لذت می برم توأم با فائده، البته بسیاری از نوشته های سایر عزیزان استاد صفت نیز برایم مایه فیض و استفاده می باشد. ناگفته نماند که شما از معدود عزیزانی می باشید که بعد از وداع ناخواسته سر به کوچه خاکی ما (افغان جرمن) نزده اید. بهر حال هر جا شما و سایر عزیزان خوش و راضی باشید موجب خوشی ما یا من نیز است.

اما در مورد نوشته اخیر تان عرض کنم:

شما در نوشته "لباس اسلامی" مطالب و نکات ظریفی را بیان نموده اید و از قول بی بی سی (البته بنده بعد از استیلا طالبان بر کشورم، هرگز به رادیو تلویزیون های غربی گوش و دل نسپرده ام) مرقوم فرموده اید که بعضی اشخاص یا حلقه ها می خواهند "دستار" یا همان لنگوته را به جهانیان بشناساند، آنهم به عنوان سنت پیغمبر (بهترین موجود هستی).

در عجب روزگاری بسر می بریم. هر چیز بازار و خریدار دارد بجز منطق.

به تائید نظر شما عرض کنم:

ما در مکتب مضمون انگلیسی را از صنف هفتم شروع می کردیم. در چندمین صفحه آن چند تا لغات (البته اسمها) به شمول تصاویر مرسوم آن به چشم می خورد، یکی از این لغات turben بود که البته در تصویر، شمله آن پهن تر از خود لنگوته به نظر می رسد، چون این لغت و مفهوم آن خیلی آشنا و مروج بود بناءً زود یاد گرفتم که هنوز یادم می باشد.

وقتی که کورس زبان سویدنی میرفتم، بعد از چندی یک روز معلم، املاء ما را امتحان میکرد، یک مطلب را از روی یک کتاب فرهنگی - تاریخی دیکته و ما در کتابچه نوشتیم، یکی از جملات دیکته شده این بود که (turban) البته تفاوت انگلیسی و سویدنی در مورد لغت لنگوته همان a و e میباشد (نزد مردم هندوستان از اهمیت زیاد برخوردار

می باشد. بعد از ختم املاء و انشاء در فکر فرو رفتیم که هندوستان و لنگوته، لنگوته خو مال ملا و تاجر و فقیر و صالح و نا صالح و دزد و قاضی و شمشیر باز و قمار باز و وطن ما می باشد به هندوستان چه ربطی دارد. از معلم پرسیدیم که لنگوته بیشتر در کشور ما رواج دارد تا کشور های دیگر، وی خندید و گفت که من هم نمی دانم ولی زیر این مضمون دیکته شده این عکس قرار دارد، عکس را که نگاه کردم یک تکه زرد بازار سکه های امرتسر بود، فهمیدم که درست است.

بعد از مشاهده و مطلب این عکس به یاد یک قصه افتادم که از یک دوستم شنیده بودم، به نقل قول از ایشان یکی دو نفر سکه های هندی در یکی از دور دست ترین شهر یک کشور خلیجی مشغول راندن مینی بس بودند، یک روزی با مسافری از یک نقطه به نقطه دیگر در حرکت بودند که بخاطر ادای نماز عصر در یک محل پارک توقف نمودند، مسافرین بعد از ادای نماز متوجه عدم نماز خواندن سکه ها شدند و پرسیدند که چرا نماز نمی خوانند، آنها در جواب گفتند چون سکه هستند نماز نمی خوانند، مسافرین که با نام سکه مک و مذهب شان آشنائی نداشتند با لهجه تُند گفتند که نماز خواندن سکه مک ندارد بلکه بر هر کس فرض می باشد. شاید ده ها دقیقه وقت صرف شده باشد که یکدیگر را فهمانده باشند.

به نظر بنده، شاید همین لنگوته و ریش انبوه اینها، مسافرین را دچار اشتباه نموده و فکر نموده که فقط مسلمان است که صلاحیت اجازه ریش و لنگوته دارد.

عرض شود که استفاده از لنگوته نزد سکه های هندوستان یک انگیزه و علت دارد و نزد مردم کشور ما یک انگیزه دیگر و نزد قشر روحانی یک انگیزه دیگر، البته لنگوته سکه ها مورد بحث ما نیست هر چند منحنی یک فرهنگ قبول شده آن سرزمین برای ما قابل احترام می باشد.

تا آنجا که به فرموده شما بستن دستار یک سنت پیغمبری بود و در بین مذاهب چهار گانه، مذهب حنفی بیشتر از مذاهب دیگر به اجرای سنت پیغمبر (این شاهکار خلقت) پایبند بودند لذا با تشریف مردم ما به دین اسلام و مذهب حنفی، پایبندی به سنت پیغمبر بیشتر مورد توجه قرار گرفت که البته فکر میکنم قبل ازین شاید با استعمال یک کله پوش، شبیه دستار نیز عادت داشتند کما اینکه برقع یا چادری سرپوشیده (کاهو) نیز در بین زنان بعد از هجوم سکندر مقدونی درین سرزمین رواج یافت تا از چشم چرانی و تعرض عساکر سکندر در امان باشند، که البته این رواج برقع هیچ ربطی با دستورات مذهبی ندارد بلکه یک مسئله فرهنگی - تاریخی می باشد.

تا صد سال پیش (شاید) بیشتر مردم ما فرهنگ را با مسائل مذهبی در آمیخته بود که البته پله انگیزه مذهبی در ارتباط با استعمال دستار سنگین تر بود تا انگیزه فرهنگی، ولی از چند دهه به اینطرف بستن دستار بیشتر یک امر فرهنگی محسوب شده تا یک امر مذهبی. حتی حرف از فرهنگ هم گذشته و در بین بعضی از افراد دستار و نوع دستار و شکل بستن دستار یک تفاخر به شمار میرود.

شکل بستن دستار نزد قشر روحانی تقریباً یکسان است ولی نزد اقشار دیگر جامعه مخصوصاً جوان ها از اشکال و انگیزه های متفاوتی برخوردار می باشند. بعضی از لنگی هائی که در هرات و قندهار و مزار بر سرهای جوانان پخته و میانسالان مشاهده می گردد، قیمت شان کمتر از نکتایی های مثلاً عبدالله جان و بعضی وزراء شیک پوش نیستند. بهر حال، حرف اصلی اینکه امروز به جز اقشار روحانی و بعضی افراد عادی و اُمی و متقی، دیگر هیچ کسی لنگی یا دستار را به خاطر سنت بودن بر سر خود نمی گذارد بلکه به خاطر عوامل دیگر از آن استفاده میکند.

تا جائیکه یادم است هیچ سگ باز و بودنه باز و کیسه بر و دزد و قمار باز بدون لنگی به زندگی شرافتمندانه خویش ادامه نمیداد.

امروز اگر به ساختار مجموعه نمایندگان پارلمان (ولسی جرگه) خود نگاهی بیاندازیم، دستار دو تا نماینده محترم از نظر شکل و ارزش اقتصادی و کیفیت و جنس و رنگ باهم یکی نیست، این یعنی وجود تجمع فرهنگ های زیبا و ظریف مختلف. ( البته لنگی یکی از نمایندگان قوم کوچی که به رنگ طلائی می باشد، از زیبایی و ظرافت گذشته، اگر مصرف لونگی ها از بودجه پارلمان تأمین می شود، این آقا پارلمان را عنقریب از نظر بودجه با افلاسیون روبرو خواهد کرد).

یاد آوری این نکته خالی از اهمیت نیست که لنگی و لنگوته و دستار و شمله اش همواره در عرصه های حماسی و حتی علمی سمبول و مظهر شجاعت و غیرت ملی و انسانی بوده، شمله منحیث یک شمشیر غیر فلزی باعث زنده نگه داشتن روحیه شجاعت و مردانگی مردم افغانستان در برابر مهاجمین و دشمنان خاک و میهن می بوده. اصلیت شمله البیرونی و ابن سینا و فارابی و سید جمال الدین افغان هم طراز و هم تراز مدافعین بزرگ و شمشیر باز تلقی خواهند شد، امید داریم که شمله های پارلمان نشین و مسجد نشین و جرگه نشین نیز در راستای تأمین منافع مشروع افغانیت و انسانیت به مثابه یک قلم سازنده و یک شمشیر حق بَرزنده، رسالت خود را به درستی انجام دهد.

مسأله ای که همیشه ذهن بنده را به خود مشغول نموده اینست که به اساس روایات مؤثق دستار گذاشتن برای یک شخص روحانی الزامی می باشد ولی با کمال تعجب مشاهده می شود که ملا های سعودی نسبت به آن بی اعتنائی نموده و مثل زن های مشغول دوشیدن گاو، یا مشغول لباس شستن، فقط یک دستمال به رنگ و شکل بیرق کشور کرواسی بر سر خود انداخته که اصلاً فاقد جاه و جلال یک روحانی می باشند، ازین خاطر در کشور سعودی تشخیص بین یک ملا و یک مفسر فوتبال خیلی مشکل و حتی نا ممکن است زیرا هر دوی شان ظاهراً از نظر لباس و قیافه با هم کاملاً شباهت دارند.

خلاصه سخن اینکه نه در نصوص و نه در فتاوی معتبر (بجز لباس روحانیت) هیچ روش مشخص برای نوع لباس ارائه نشده و آنچه اکیداً ارائه شده ستر عورت می باشد چه برای مرد و چه برای مرد، (البته لباس زن با کمی محدودیت قوانین مواجه می باشد، که به هیچ وجه یک امر غیر طبیعی و غیر فطری نمی باشد) لباس هائی که امروز در کشور های منطقه وسیع ما مورد استفاده قرار گرفته، محصول سلیقه های مختلف فرهنگی می باشد که البته این فرهنگ ها هم تابع شرایط اقلیمی و جغرافیائی و اقتصادی و حتی تاریخی می باشد و ضمناً هر فرهنگ لباسی در ذات خود زیبا و مقبول و پسندیده می باشد. اینکه امروز بعضی طراحان مود لباس، تبلیغ لباس شرعی (مخصوصاً برای آقایان) به راه انداخته یک انگیزه حریصانه اقتصادی بیش نیست.

لباس شرعی به لباسی گفته می شود که پوشنده آن "هر آنچه برای خود می پسندد برای دیگران نیز پسندد" و بس.

غ. حضرت از سویدن